

دکتر جواد هروی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

یکپارچگی سیاسی، فرهنگی خراسان بزرگ در عصر سامانیان

چکیده:

خراسان بزرگ در برگیرنده ولایات و نواحی عدیده‌ای است که هر کدام از این مناطق، امروزه بخشی از حرم سیاسی کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان، اوزبکستان و ترکمنستان را تشکیل می‌دهد. پیوند میان این سرزمین‌ها، در گذشته‌های تاریخی امری ساده نبود، لیکن در قرون سوم و چهارم هجری |نهم و دهم میلادی در دوره حکومت امیران سامانی امکان یکپارچگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خراسان بزرگ فراهم شد.

در دوران اسلامی و در عصر سامانیان، تمامی ولایات دورمانده از یکدیگر، یگانه شدند و از پیوند سرچشم‌های زاینده‌ی علم و فرهنگ در ولایات وسیع خراسان بزرگ، بستر خروشان رستاخیز ایران و اسلام متبلور گردید و عصر طلایی ایران بعد از اسلام موجودیت یافت.

کلید واژه: خراسان، ماوراءالنهر، خراسان بزرگ، سامانیان، ایران

مقدمه

سرزمین گسترده ایران، مشتمل بر ولایات و شهرهای گوناگونی است که هر کدام در پهنه جغرافیا و تاریخ، حکایت پر فراز و نشیبی را برای خوانندگان به ارمغان می‌آورند. در این میان، خراسان یکی از مهم‌ترین بلاد نه تنها ایران بلکه آسیاست که بیشترین تحولات تاریخی را در بستر وسیع و موج خویش نظاره گر بوده است. حکایت تنها بیش از دو هزار اندیشه‌مند یکی از شهرهای این ولایت گسترده، آن هم در یک مقطع کوتاه زمانی، اسباب نگارش کتاب ارزشمند تاریخ نیشابور است.^(۱) و اشارت به پیشینه مختصر یکی از شهرهای سعد، مایه‌ی تدوین تاریخ بخاراست.^(۲) اگرچه مؤلف کتاب اخیر به صراحة اذعان می‌دارد که اگر بخواهم جمله علمای بخارا را ذکر کنم، دفترها باید.^(۳)

این سرزمین همواره نظاره گر تهاجمات و یورش اقوام گوناگون، و شبات و پایداری دیگر قومیت‌ها در مقابل با آنها بوده است. همین مسئله سبب می‌گردد تا پهنه خراسان عرصه ظهور و سقوط دولت‌های مختلف در طول تاریخ باشد. وسعت این سرزمین در گذشته تاریخی و حضور اقوام عدیده در آن، این ناحیه را خاستگاه فرهنگ و تمدن‌های بسیار نموده است. لذا بیهوده نیست هر ملتی تلاش دارد تا خود را بدین سرزمین، و متقابلاً این ولایت گسترده را در پیوند دیرینه با گذشته خویشن معرفی کند. بنابراین سرگذشت خراسان بزرگ، حکایت ولایات نامتجانس و گسترده‌ای است که بیشترین تحولات سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی بلاد شرق را در خود به نظاره نشسته است. یکی از تاریخ‌نویسان معاصر، ممیزات این سرزمین را چنین بر می‌شمارد که: «مملکت خراسان به مثابه دریایی است طوفانی که در هر کنارش زوارق وجود گروهی در شکنند یا بحری موج که چون به تموج درآید، موجی فرو نشسته، موجی دیگر برخیزد، چه محل و مکان طوایف مختلف است که هر یک به سرافرازی و گردنشی خو کرده‌اند».^(۴)

یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ ایران بعد از اسلام، روزگار سامانیان در پهنه سرزمین خراسان

۱- حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور؛ ص ۱۵.

۴- هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری؛ ۵۲۵ / ۱۰.

۳- همان کتاب؛ ص ۷.

بزرگ بوده است. آل سامان، در پرتو تدبیر خردمندانه و اتخاذ نظامات کشوری و لشکری، توانستند ولایات وسیع خراسان بزرگ را از کوشش تا کاشغر یکپارچه سازند، و در پرتو چنین توفیقی، به دستاوردهای گرانبهایی در عرصه فرهنگ و تمدن ایران و اسلام دست یابند. از خصیصه‌های بارز این دوره، یکپارچگی خراسان بزرگ به شکلی بی‌دلیل و کامل‌بی‌نظیر بود، به گونه‌ای که در هیچ روزگاری وحدت سیاسی و فرهنگی خراسان بزرگ بدین‌گونه حاصل نگردید.^(۱) ذیل‌به بررسی مستند این نکته از زوایای گوناگون جهت حصول به این نکته خواهیم پرداخت که یکپارچگی این سرزمین، رهاودهای ارزشمندی را در هر برده از تاریخ داشته و خواهد داشت.

یکپارچگی سیاسی، فرهنگی خراسان بزرگ در عصر سامانیان

برخی از جغرافی نویسان اسلامی، در توصیف سرزمین ایران و در تبیین ناحیت شمال شرقی آن، به واژه‌ی خاوران اشاره کرده‌اند. چنانکه مقدسی از تلفیق دو بخش خراسان، و ماواراء‌النهر، به سرزمین واحدی تحت عنوان خاوران یاد می‌کند.^(۲) این در حالی است که واژه‌ی خراسان، به عنوان یک اصطلاح متداول در دو سوی رود جیحون، که هر دو شامل منطقه‌ای بزرگ و دارای استان‌ها و شهرها و روستاهای بسیار می‌گشت، از سوی جغرافی نویسان برجسته‌ای همچون مقدسی پکار گرفته شده است.^(۳) برخی دیگر حدود خراسان را از ثغور هندوستان در شرق، بیابان سند و کرمان در جنوب، و حدود هرات در غرب و غرچستان در شمال دانسته‌اند.^(۴) بر این اساس، حدود کامل‌تازه‌ای مشخص می‌گردد که این سوی هرات را دیگر خراسان نمی‌داند و لذا با تعاریف و موقعیت کنونی خراسان کامل‌اً مغایرت پیدا می‌کند. همچنین در تقسیم‌بندی‌های مرسوم از سوی دیگر جغرافیان نویسان اسلامی، به یک مرزبندی اقلیمی پیرامون خراسان دست می‌یابیم. چنانچه شهرهایی چون نیشابور، طوس، مرو، سرخس، هرات، بلخ، بخارا و سمرقند در

۱- هروی، تاریخ سامانیان.

۲- مقدسی، احسن التقاسیم: ۲ / ۳۷۹. همچنین این واژه امروزه فقط برای ولایت ایبورد در ترکمنستان به کار می‌رود یعنی چکنگی، علیرضا: فرهنگنامه تطبیقی نامه‌های قدیم و جدید: ۶۳

۴- حدود العالم: ۱۰۱

۳۸۰ - مقدسی: ۲ / ۲

اقلیم پنجم واقع شده‌اند و از اعمال خراسان به شمار می‌روند.^(۱) اگرچه در این محدوده (اقلیم پنجم) که بدان خراسان اطلاق می‌گردد، شهرهای جرجان و طبرستان نیز از مضافات آن برشمرده شده‌اند.^(۲) با تمام این احوال در فرهنگ قدیم فارسی، خراسان به معنای خاور زمین آمده است، که اشتغال بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند، داشت. بدین ترتیب تمام بلاد ماوراء‌النهر در شمال خاوری به استثنای سیستان در جنوب را شامل می‌شد.^(۳)

این همه در حالی است که خراسان در دوران اسلامی به چهار قسمت یا رباع تقسیم می‌گردید و هر رباعی به نام یکی از چهار شهر بزرگ که کرسی آن ولايت بود و عبارت بودند از نیشابور، مرود، هرات و بلخ، خوانده می‌شوند.^(۴) رباع نیشابور در خراسان امروز ایران و سه رباع دیگر در حال حاضر جزو کشور افغانستان امروزی‌اند. بنابراین تعیین مشخصه و موقعیت دقیقی از خراسان در ادوار مختلف، کاری دشوار به نظر می‌رسد. تبیین چنین موقعیت وسیعی که نمی‌توان به روشنی و به سادگی حدود شرقی و غربی آن را بست داد، سبب گردیده است تا مورخان و جغرافیان‌ویسان ایرانی و اسلامی در تمییز حدود قلمروی خراسان دچار تناقض و آشتفتگی گردند. به ویژه این که فرآیند شمارش شهرهای آن سوی جیحون در محدوده‌ی خراسان، موجب فقدان یک دیدگاه دقیق و مشخص از خراسان و ماوراء‌النهر (یا فراود جیحون) شده است.^(۵)

اگر بخواهیم یک تعییر واحد را در عرصه‌ی جغرافیایی برای خراسان یا خراسان بزرگ ارائه نماییم، قاعدتاً از چنین مشکلاتی بدور نخواهیم ماند. لیکن در تحقق چنین قلمرویی که عبارت از ولایتی واحد و یکپارچه در تعییت از یک حکومت سیاسی باشد، می‌توان از اصطلاح خراسان بزرگ یاری جست. به ویژه این که مصدق تبلور چنین قلمرویی گسترده مشتمل بر حدود خراسان و ماوراء‌النهر، به صورت جدی و همه جانبه در طول تاریخ ایران برای همیشه میسر نبوده است و تنها در روزگار سامانیان چنین قلمرویی یکپارچه عملأً تحقق یافت. در تشریح این مقصود به تفصیل هرچه بیشتر می‌پردازیم. خراسان در فضای فرهنگ اساطیری ایرانیان،

۱- آكام المرجان: ۷۴-۹۰

۲- همان کتاب: ۷۳-۷۰

۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی: ۴۰۸

۴- همان کتاب، ۱۶.

۵- رنجبر، خراسان بزرگ، ۴۰۸-۹.

جایگاه پیشدادیان و کیانیان و خاستگاه نمادین اجداد و نیاکان ما بوده است. بر اساس این فرهنگ نیز ایرانیان، سرزمین خراسان را خانه‌ی نخست قومیت ایرانی بر می‌شمارند.^(۱) مهم‌ترین پیکارهای پهلوانان ایرانی با پهلوانان تورانی در این ناحیه صورت پذیرفت. لذا محتوای کتب حماسی فارسی همانند شاهنامه، از سوی فرزانگان خراسانی تدوین شد.^(۲) در ایران باستان، خراسان نیز جزو قلمروی پهناوری بود که مرکز نشو و نمای فرهنگی و تمدنی آن در جنوب غربی ایران در ولایت پارس واقع بود. با این حال خراسان مأواهی رود جیحون در این روزگاران از مرکزیت سیاسی و طبیعتاً از تحولات اساسی در عرصه فرهنگ و تمدن بدور ماند. چنانکه در کتیبه‌های دوره هخامنشی به استیلای براین نواحی اشاره شده است لیکن بیش از این به تحولات در دیگر زمینه‌ها دامن نزده است.^(۳) از لشکرکشی‌های کوروش به این ناحیه اطلاعاتی رادر دست داریم و مورد تحلیل ما نیز واقع شده است.^(۴) اما از تشبیت اقتدار امپراتوران هخامنشی بر آن منطقه قرائتی در دست نیست. در دوران تهاجم اسکندر مقدونی نیز به ایران و خراسان، نواحی خراسان و مأواه‌النهر تحت استیلای او درآمد و حاکمیت دولت باختر بر آنجا صورت پذیرفت.^(۵) با وجود این اقتدار و مرکزیت مملکت باختر در شهر باکتریانا یا باکترا (نام قدیم شهر بلخ) در این سوی رود جیحون بوده است.^(۶) در عصر اشکانیان نیز موجودیت حکومت یونانی باکتریا در منطقه مأواه‌النهر، امکان استیلای ایرانیان را در آغاز این روزگار ناممکن ساخت.^(۷) تهاجمات قبایل نیمه تمدن مأواهی رود سیحون و اقتدار روزافزون ترکان، موجب ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی در ناحیه خراسان و مأواه‌النهر، پس از این دوره شد. هر تسفلد، خراسان عهد ساسانیان را شامل نواحی مختلف مأواه‌النهر نیز بر می‌شمارد.^(۸) از دیگر سوی، شهرت خراسان در تاریخ سرزمین ایران از قرن پنجم میلادی آغاز می‌شود^(۹). با این حال در

۱- میرزا شکورزاده، تاجیکان در مسیر تاریخ: ۶۱۰.

۲- صفا، حماسه‌سرایی در ایران: ۱۳۶.

۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام: ۱۶۹.

۴- هینتس، داریوش و پارس‌ها: ۱۳۶.

۵- اطلس تاریخی ایران، همچنین الهی، اسکنند: ۴۲.

۶- مفتح، جغرافیایی تاریخی بلخ: ۷۶ / مشکور، پارت‌ها: ۶/۱.

۷- کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان: ۴۱.

۸- همان کتاب: ۵۸.

۹- حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام: ۱۴۰.

عصر ساسانیان، به رغم حاکمیت ایران بر خراسان و مأوراء النهر، تسلط بر این مناطق مداوم و همیشگی نبوده است.^(۱) به تعبیر دیگر، کشمکش‌های نظامی با دول و قبایل هم‌جوار در این دوره، موجب آن شد تا به تدریج حاکمیت دولت ساسانیان بر نواحی خراسان تضعیف گردد. تا جایی که امپراتوران ساسانی تنها تا حدود مردوه رهات و زرنج را در نظارت کامل خود داشتند و آرام آرام، نواحی آن سوی این شهرها تا جیحون نیز از زیر فرمان برداری کامل آنها بیرون رفت. بی‌دلیل نیست که اگر در دوره انشیروان اول، جیحون مرز شمال شرقی ایران محسوب می‌شده است.^(۲)

در دوران ساسانیان، قلمرو آنان به چهار استان تقسیم می‌شده است. یکی از این چهار استان سرزمین مشرق یا خراسان بود. خراسان نیز به چهار بخش مرود، نیشابور، هرات و بلخ تقسیم می‌شد.^(۳) بنابراین اگر هم حاکمیتی بر مناطق مأوراء النهر حاصل می‌شد از سوی بلخ بود. این در صورتی است که در همین ایام، به تدریج اقوامی نظریه‌پردازان یا هون‌ها، امنیت ناحیه آن سوی جیحون و گاه حتی این سوی جیحون را نیز دچار مخاطره می‌کردند. پس تابعیت این بلاد در این عهد، اگر هم وجود داشت، بیشتر یک اطلاعات ظاهری و نه واقعی بوده است.^(۴) کشمکش‌های سیاسی و نظامی پادشاهان ساسانی در مرزهای خراسان با پادشاهان ترک، و ضعف امنیت این نواحی، مورد اشاره اکثر مورخان موثق اسلامی نیز هست.^(۵) پس از سقوط ساسانیان نواحی خراسان نیز در معرض هجوم اعراب مسلمان واقع شد.^(۶) اما هیچ‌گاه پس از این زمان، منطقه خراسان و مأوراء النهر، از ثبات سیاسی و اجتماعی برخوردار نشد. بروز قیام‌ها و جنبش‌های متعدد در منطقه خراسان، در آغاز قرن دوم هجری، باعث شد تا این منطقه به کانون جریان‌های مخالف و ضداموی تبدیل گردد. تا جایی که سرانجام ابومسلم با حمایت و پشتیبانی مردم این

۱- رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان: ۸۵.

۲- همان کتاب: ۸۴؛ التون، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان: ۹۱۰.

۳- تاریخ یعقوبی: ۲۰۵/۱؛ ابن رسته، الاعلاق التفیسه: ۱۱۹؛ دینوری، اخبار الطول: ۱۰۷.

۴- تاریخ گردیزی: ۹۳.

۵- ایران در زمان ساسانیان: ۲۰۵.

۶- بلاذری، فتوح البلدان: ۵۶۱؛ تاریخ طبری: ۶۳۲/۲.

ناحیه، اسباب اضمحلال امویان را فراهم ساخت.^(۱) نخستین دولت ایرانی بعد از اسلام با نام طاهریان نیز از طریق خاندان آل سامان بر آن سوی جیحون حاکمیت یافتند. آل سامان از سوی خلیفه عباسی منشور حکومت بر بلاد خراسان و ماوراءالنهر را بدست داشتند.^(۲) صفاریان نیز پس از سقوط طاهریان تلاش کردند تا بر ماوراءالنهر استیلا یابند. عمرولیث در تحقیق این خواسته در سال ۲۸۷ هـ / ۹۰ م، بنای دولت خود را برابر داد.^(۳) به این ترتیب سامانیان نه تنها بر ماوراءالنهر و خراسان که بر سیستان و خوارزم و طبرستان نیز استیلا یافته‌اند و به عنوان دولت بلامنازع در ایران در آستانه قرن چهارم هجری درآمدند.^(۴) [در اینجا نگاهی کوتاه بر حکومت‌های پس از سامانیان می‌افکریم و سپس به بررسی خراسان بزرگ در عهد سامانیان باز خواهیم گشت]. نکته‌ی قابل تأمل پیرامون خراسان بزرگ در تاریخ ایران بعد از اسلام اینست که پس از سامانیان دیگر هیچ‌گاه فرصت وحدت سیاسی یا فرهنگی در خراسان و ماوراءالنهر پیدیدار نشد. در واقع غزنویان ریزه‌خوار میراث فرهنگی و سیاسی سامانیان بودند.^(۵) غزنویان در مصالحه با قراخانیان، به یک تقسیم‌بندی سیاسی رضایت داده و در واقع جیحون را مرز میان دو دولت قرار دادند.^(۶) به این ترتیب استیلا ترکان بر ماوراءالنهر، به منزله پایان سیادت عنصر بومی ایرانی برای مدت‌های در منطقه ماوراءالنهر و جدایی میان خراسان بزرگ و تبدیل آن به دو بخش پیشین خراسان و ماوراءالنهر بود.^(۷) در عهد سلجوقیان نیز در منطقه ماوراءالنهر حکام محلی حکومت می‌کردند و با وجود اقتدار اینان منطقه ماوراءالنهر خراج‌گزار آنان گردید. همچنان که پس از آن با وجود حاکمیت خوارزمشاهیان بر نواحی ماوراءالنهر و خوارزم واستقلال از سلجوقیان، و تداوم اقتدار سیاسی این ناحیه از ثبات سیاسی و اجتماعی برخوردار نشد و به

۱- صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی: ۶۳

۲- تاریخ گردیزی: ۲۲؛ تاریخ بخارا: ۱۰۵؛ ایران در زمان سامانیان: ۵۱؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان: ۱۹۰.

۳- تاریخ بخارا: ۱۲۰؛ تاریخ طبری: ۱۱۱۵؛ ۶۷۰؛ گردیزی: ۳۱۶.

۴- ایران در زمان سامانیان: ۱۴۶.

۵- تاریخ سامانیان: ۴۶۱.

۶- پاسورث، تاریخ غزنویان: ۱۲۹.

۷- گروسه، امپراتوری صحرانوردن: ۲۵۱.

زودی به دلیل نداشتن موقعیت مناسب و مقتدرانه، تسلیم هجوم مغولان شد.^(۱) هجوم مغول نیز تار و پود منطقه ماوراءالنهر و خراسان را برای مدت‌ها از هم پاشید. ایلخانان و سپس تیموریان نیز به رغم یکپارچه نمودن خراسان بزرگ، از ثبات و حیات سیاسی درازمدتی برخوردار نبودند. در یک مقطع کوتاه، در ایام جانشینی تیمور، با ایجاد وحدت سیاسی و فرهنگی در منطقه خراسان بزرگ، شاهد ظهور بارقه‌هایی از هنر و فرهنگ ایرانی در (هرات) خراسان هستیم. این آخرین بار است که این منطقه روی تجدید اقتدار سیاسی، فرهنگی و هنری را به خود دید و شاهد بروز شاهکارهای بزرگ ادب و هنر ایرانی شد.^(۲) پس از عصر تیموریان، حیات سیاسی و فرهنگی خراسان بزرگ به پایان خود رسیده و وحدت دیرینه خود را از کف داد. صفویان به عنوان بانی وحدت سیاسی و مذهبی، و با وجود ثبات و امنیت در ولایات مختلف، نتوانستند استیلاخ خود را بر خراسان کامل نمایند. بنابراین مرز شرقی ایران در عصر صفویه به منتهی الیه خود، رود جیحون رسید. قلمرو خانات بخارا، و حضور و هجوم ازبکان در منطقه ماوراءالنهر، نامنی هرچه بیشتر را در خراسان فراهم ساخت.^(۳) پس صفویان اگرچه به حیات حکومت‌های محلی خاتمه داده و حکومتی یکپارچه را تشکیل دادند، اما خراسان همچنان در تصرف ازبکان بود. ازبکان که به حیات تیموریان در ماوراءالنهر و خراسان پایان داده بودند، در جدال با صفویان برآمدند و ناخواسته امپراتوری گورکانیان از این میان سود جست.^(۴) در دوران افشاریه نیز هر چند نادر در طی دوازده سال حکومت مقتدرانه خویش، ناظرت خود را بر خراسان و ماوراءالنهر گسترد، اما این دوره کوتاه و آمیخته به تحرکات نظامی صرف، هیچ‌گاه اسباب وحدت درازمدت را در خراسان بزرگ فراهم نکرد.^(۵) پس از قرن دوازدهم هجری نیز با پیدایی نخستین زمینه‌های استقلال دولت ابدالی در این منطقه، خراسان زمینه وحدت سیاسی و حتی فرهنگی خویش را از داد و در تمام روزگار زنده و قاجاریه و پس از آن، دیگر امکان احیای خراسان بزرگ برای همیشه از میان رفت. امروزه هنوز نشانه‌های وحدت فرهنگی و فضای ناآرام سیاسی مناطق شرقی ایران، نشانگر تعمیق روابط فرهنگی دیرینه میان مردمان این مناطق است.^(۶)

۲- همان: ۵۷۱؛ رجایی، لهجه بخارایی: ۳۰.

۱- باتولد، ترکستان نامه: ۱/۵۷۰.

۴- رویمر، تاریخ ایران: ۱۱۳؛ غفاری فرد: ۵۰.

۳- گری، تاریخ ایران: ۲۸۰.

۶- متولی حقیقی، افغانستان و ایران: ۱۲۴.

۵- شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران: ۹۸۱.

هنوز یک تاجیک خود را در پیوند نزدیک با یک ایرانی، یا افغان، بخارایی، سمرقندی می‌بیند. این مشترکات فرهنگی و زبانی، میان اقوام موجود در منطقه خراسان بزرگ قدیم، ناشی از همان تلاش‌های ارزشمند دولت فرهنگ پرور و دانش‌دوست سامانیان است. خراسان بزرگ در ادوار مختلف تاریخ ایران، برخوردار از یک وحدت انسجام نبود، و یا اگر هم خراسان و فرارود جیحون با همیدیگر تلفیق شده و یک واحد یکپارچه سیاسی راهم بوجود آوردند، باز از یکپارچگی فرهنگی خبری نبود. به زبان ساده می‌توان گفت که در تاریخ ایران، وحدت سیاسی خراسان و ماوراءالنهر (خراسان بزرگ) و همچنین تجانس فکری، فرهنگی و اجتماعی این دو ناحیه در یک روزگار عملی نشده است. خراسان بزرگ در زمینه وحدت سیاسی و فرهنگی تنها در عصر سامانیان جلوه‌گر شد. همین نکته رمز درخشش و اعتلای حکومت سامانیان، و تداوم دستاوردهای گسترده آن تا عصر حاضر است. سامانیان پس از تفوق بر دولت‌های همزمان خویش، و ایجاد یک حوزه وسیع سیاسی در خراسان بزرگ از ری تا کاشغر، و از خوارزم تا سیستان، مبادرت به ایجاد یک روحیه متجانس فکری و فرهنگی در پیکره‌ی نامتجانسی از فرهنگ‌ها و قومیت‌ها زدند. این خواسته فقط در سایه وحدت عملی خراسان بزرگ تحقق یافت. بنابراین خراسان بزرگ در زمان سامانیان، نماد یک قلمرو متجانس فرهنگی و سیاسی دیرپاگشت. این دیرپایی و دوام، برخلاف دیگر ادوار تاریخ ایران، قریب یک قرن بود و این مدت برای خلق و آفرینش تجلیات فرهنگی و هنری، و ظهور چهره‌های ماندگار علمی و فلسفی و... زمان کمی نیست. به ویژه این که تمهید چنین تحول و جنبش نیز خود قریب به یک قرن به درازا کشیده باشد. نکته دیگر ثبات لازم و دوری از تشتت و تشنج آفرینی‌های متعارف و متداول بود. ثبات سیاسی دولت سامانیان در خراسان بزرگ، به قدری گسترده و عمیق بود که امکان هرگونه تضعیف در آن راه نیافت. نظام سیاسی و اجتماعی آن چنان در خدمت کارگزاران سیاسی و فرهنگی در آمده بود که خواه ناخواه چرخه تحولات فکری و فرهنگی را به وجود می‌آورد.^(۱) خراسان بزرگ در عهد سامانیان، آن چنان تحقق عملی و همه جانبه به خود گرفت که بر اثر آن زمینه‌ای مساعد و گسترده فراهم آمد که در آن بسط آزاداندیشی و تساهل و تسامح و مدارا با افکار گوناگون و تبادل یا تعاطی

فرهنگی از هر قومیت و ملت، و از هر فرهنگ و سنتی رایج شد. اندیشه‌ها و آراء، در بسترهای واحد جریان یافتند که نتیجه روش آن ایجاد نگرش‌های خلاق و تکاپوهای پویا بود. چشمه‌های زاینده از نیشاپور و خوارزم و بخارا و ترمذ و بدخشنان به یکدیگر پیوستند و رودخانه پرخروش افکار و اندیشه‌های نو و بی‌بدیل پدید آمد. می‌توان پرسید که چرا بزرگترین چهره‌های علمی، فلسفی، فرهنگی و حتی مذهبی تاریخ ایران در قرن چهارم هجری، آن هم در قلمرو خراسان بزرگ و تحت عنایت خاندان آل سامان پیدا شدند؟ چرا چهره‌هایی که تنها شخصیت قابل قیاس آنان فقط در عصر طلایی یونان باستان دیده می‌شوند، به نام چهره‌های ثانی، در محیط پربرکت خراسان بزرگ پرورش یافتند (علمث ثانی فارابی از فاراب، ابوعلی سینا جالینوس ثانی، از خرمیشن بخارا، ابونصر عراق بطلمیوس ثانی از خوارزم و هزار اسب، ابوطیب نیشاپوری بقراط ثانی از شهر نیشاپور،...).^(۱) در واقع، آن‌گاه که خراسان بزرگ شکل عملی یافت و وحدت سیاسی و فرهنگی آن حاصل شد، این همه سرچشمه‌های فضل و دانایی با هم ترکیب شدند و مکاتب عقلی را آفریدند. آن‌گاه که شور عاشقانه نسبت به فرهنگ ایرانی پدید آمد، شاهنامه و گرداسبنامه و گشتاسبنامه در محیط خراسان سروده شد. خراسان بزرگ، سرچشمه‌های متنوع فکر و اندیشه را امکان حیات داد تا با ورود به دریای طالبان علم و فرهنگ، از ارزش والا برخوردار شوند. هر اندیشه‌ی خلاقی که در گوشه‌ای از خراسان بزرگ جلوه‌گر می‌شد. به دلیل فضای مساعد و مناسب سیاسی و فرهنگی و پشتیبانی زمامداران از صاحبان خرد، به سرعت گستردگی می‌یافت و به بار می‌نشست. بنابراین در تجلی‌گاه خراسان بزرگ، خیر و برکتی موج می‌زد که هر کار شایسته‌ای در آن برجسته و ارزشمند می‌نمود و هر گوهر و مرجانی بر صدر می‌نشست و هر خZF و خرمهره با سردی و بی‌اعتنایی رو برو می‌شد و از پای می‌ایستاد. لذا در چنین محیطی فرزانگان به جای مدح پادشاهان، به منقبت و مدح اندیشه و خرد می‌پردازند و این خود ناهمانگ نیز نیست، چنان‌که شعر این دوره چنین است و ابوشکور بلخی می‌سراید:

خردمند گوید خرد پادشاه است
خرد پادشاهی بسود مهریان بود آرزو گرگ و او چون شبان^(۲)

محیط بسته سیاسی و فرهنگی، هیچ‌گاه امکان چنین تبلوری نمی‌یابد تا به جای خدمت به کارگزاران، به مدد دانش و خرد بپردازد. سامانیان بانیان چنین محیطی بودند که هم با اقتدار تمام، به بسط موقعیت سیاسی و نظامی خود در خراسان بزرگ و حتی ماورای سیحون پرداختند (آن‌گونه که امیر اسماعیل سامانی به فتح شهر طراز و سرکوب مخالفان خود پرداخت)^(۱)، و هم به دنبال آن به تعمیق افکار و اندیشه‌های بارور و پویا در محیطی وسیع و غنی مبادرت نمودند. در واقع امیران سامانی پس از استیلا بر سرزمین‌های وسیعی از ری و قزوین تا رود سیحون و گاه ورای آن؛ به جای پرداختن به خویشتن، خود را وقف خدمات اجتماعی و فرهنگی کردند. لذا در درگاه سامانیان، دانشمندان مجبور به زمین‌بوسی نبودند و این خود بر غنای هرچه بیشتر آن دامن می‌زد.^(۲) خراسان بزرگ در عهد سامانیان مرکز نیکوکاری و دانش، و پایگاه و دژ استوار دنیای اسلام شد. دانشمندان در آنجا به حکومت می‌رسیدند و اینان خوش‌رفتارترین و فرهنگ‌پرورترین فرمانروایان بودند^(۳) اقلیم خراسان بزرگ در عهد سامانیان به گفته‌ی مورخان معتبر، اقلیمی آباد و کامل‌استوار و دارای امنیت و ثبات سیاسی و اقتدار نظامی بود.^(۴) مجالس امیران سامانی سرشار از بزرگان و دانشمندان و صاحبان خرد بود که آنان در بیشتر اوقات و امور مورد مشورت قرار می‌گرفتند.^(۵) این امیران در پرتو خرد و دانش، به عنایین ساده بسنده کرده و از القاب پرطمطرّاق پرهیز می‌نمودند^(۶). رعیت‌پروری و مردمداری در خراسان بزرگ از سوی امیران سامانی، شیوه‌متداولی بود که بدان می‌پرداختند.^(۷) شاخصه بارز خراسان بزرگ در قرن چهارم هجری در این بود که زمینه پرورش نوآوری‌ها در آن مهیا بود و کفایت و لیاقت زمامداران در سرتاسر این سرزمین پرتوافکن گشته بود. این رانیز همه می‌دانیم که یک جامعه را می‌توان به زور مطیع و تابع کرد، لیکن هیچ‌گاه نمی‌توان به آفرینشگری و جهش و جنبش عقلی و ادار ساخت. یک نظام، هنگامی موفق خواهد بود که قدرت بسط خلاقیت‌ها را داشته باشد. و این امر در پرتو مصونیت، ثبات و پشتیبانی فراهم می‌گردد. به همین دلیل نیز برخی از محققان،

۱- همان: ۱۷۳.

۲- همان: ۲۷۸/۲.

۳- عالی، آداب الملوك: ۹۳.

۴- سمعانی، الانساب: ۲۴۷.

۵- مقدسی: ۴۹۵/۲.

۶- اصطخری: ۲۳۰.

۷- بیرونی، آثار الباقيه: ۲۰۶.

خراسان عهد سامانیان را یک نقطه عطف در تاریخ برشموده، و زمان برانگیختگی و بیداری و باروری اندیشه دانسته‌اند.^(۱) بعضی نیز خراسان را در این عهد، روزگار تکوین یک رستاخیز اصیل ایرانی پنداشته‌اند.^(۲) بدین ترتیب بی‌دلیل نخواهد بود اگر برخی از محققان نیز حیات فرهنگی ایران را متأثر از خراسان عهد سامانیان می‌دانند.^(۳) در واقع آمیختگی عناصر گوناگون در خراسان و مواراء النهر، تبدیل آن به مليتی واحد از سوی امیران سامانی، از بسیاری جهات شبیه به معجزه بود. معجزه‌ای که منجر به پدید آمدن یک فرهنگ جهانی در جامعه گسترده خراسان بزرگ شد.^(۴) خراسان بزرگ در عهد سامانیان، جایگاه امن تمام مشرب‌های فکری و حتی دینی است. تضارب آراء صاحبان افکار، نه تنها جدال‌ها و سنتیزه‌های سیاسی و نظامی را موجب نشد بلکه بستر مناسبی برای ظهور اندیشه‌های خلاق فراهم ساخت. به همین جهت بود که امیر اسماعیل سامانی، چون مخارج گراف تعمیر حصار بخارا را دانست، گفت آن را فروگذارید و تا من زنده باشم حصار ولايت بخارا من باشم و اين چنین نيز بود.^(۵) بدین ترتیب پیوند قطعی میان خراسان و مواراء النهر، در عهد سامانیان حاصل شد^(۶) تا جایی که یک خراسانی نیز بخارا را از خراسان می‌خواند.^(۷) همچنین مردمان نواحی مختلف تا طراز خود را خراسانی و ساکنان خراسان بزرگ می‌خوانند^(۸) برخی از محققان معاصر نیز تمام ایالات اسلامی را که در شرق کویر لوت تاکوههای هند قرار داشت خراسان خوانده‌اند.^(۹) نکته حائز اهمیت همین است که درخشش اوضاع علمی و فرهنگی عصر سامانیان، مدیون تنها شهرهایی چون شهر بخارا یا سمرقند و یا فقط نیشابور نیست. بخارا یا سمرقند و یا نیشابور در پهنه خراسان بزرگ معنا می‌یابند. اینان مرکزیت شهرهای خراسان بزرگ هستند. پس حیات آنها وابسته به حیات قلمرو خراسان بود و بس. لذا برخلاف بسیاری از محققان که عصر سامانیان را به عظمت شهرهایی چون بخارا می‌سنجند، باید شهر بخارا را با امکانات بالقوه و بالفعل خراسان بزرگ سنجید. نکته جالب دیگر این که رابطه تنگاتنگی میان خراسان و مواراء النهر در این روزگار بویژه میان مراکز اصلی آنها

.۱- عنایت، ۱۳۷۷: ۵۶.

.۲- اشپولر: ۲۲.

.۳- فرای: ۱۲۸.

.۴- ترشخی: ۴۸.

.۵- حدود العالم: ۸۹.

.۶- مقدسی: ۳۸۰/۲.

.۷- ابن فقيه: ۱۶۹.

.۸- مقدسی: ۳۸۰/۲.

.۹- لسترنج: ۴۰۸.

یعنی بخارا و نیشابور نیز دیده می‌شود.

هرگاه امیر بخارا، زمام نیشابور را به کف خویش داشته دولت او نیز برخوردار از صلابت و استحکام بوده است و هرگاه شورشیان استیلا بر نیشابور می‌یافتدند، زمام امور در بخارا نیز متزلزل می‌گشت. لذا هرگاه یاغیان و طاغیان بر نیشابور سلطه می‌یافتدند، بدون شک بخارا نیز در معرض هجوم و سقوط بود. پس نقش بخارا در خراسان بزرگ کاملاً در خور اهمیت است.^(۱) همان‌طور که نقش نیشابور در تحولات عصر سامانیان کمتر از بخارا نیست.^(۲) پس خراسان بزرگ متأثر از معادلات قدرت و شهرهایی مهم و حساس نیز بود. همین اهمیت و حساسیت، بر حیات تمامی شهرها و نقاط خراسان بزرگ در این عهدگواه باشد.^(۳)

نتیجه:

بنابراین خراسان بزرگ، در شکل همه جانبه خود اعم از جغرافیای سیاسی و حوزه‌ی فرهنگی و تمدنی و اجتماعی، در عصر سامانیان که خود را وقف مسایل اجتماعی و فرهنگی کرده بودند، تحقق یافت. خراسان در این عهد مشتمل بر خراسان قدیم یعنی تاجیحون، و ماوراء النهر (از جیحون تا سیحون) می‌گشت. در عین این‌که باید دانست که معجزه سامانیان، بدست آوردن تنها قلمرویی پهناور نبود. بلکه عظمت کار آنها در این بود که یک روح سیاسی و فرهنگی واحد و متجانس را در یک پیکره نامتجانس از فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون در سرزمینی از خوارزم تا سیستان، و از ری تا کاشغر ایجاد کردند. پس قلمرو سامانیان نماد یک قلمرو متجانس فرهنگی و سیاسی بود. همان بستری که عصر طلایی ایران بعد از اسلام را پی‌افکند. به این ترتیب حساسیت منطقه خراسان آن هم با این گستردگی، بر اهمیت و عملکرد صحیح دولت سامانیان صحه می‌گذارد. یکپارچگی چنین قلمروی وسیعی، گذشته از همه قابلیت‌ها، تدبیر و سیاست خردمندانه کارگزاران سامانی را در اداره‌ی خراسان بزرگ نشان می‌دهد. خراسانی که لرد کرزن درباره آن گفته بود: «خراسان کانون مسائل و اموری است که اهمیتی نقصان ناپذیر دارد و صدھا سال میدان زد و خورد نژادها و در معرض مرگ و تلفاتی بوده که از جنگ و ستیز عادی نیز بیشتر

۱- تاریخ سامانیان: ۸۷؛ جمشید، ۱۳۷۸، ۱۶۷.

۲- ایران در زمان سامانیان: ۲۹۵.

۳- تاریخ سامانیان: ۸۵.

آفت خیز به شمار می‌رفته است و شاید ضایعات شدید جانی آن به تناسب وسعت خاک، بیشتر از حد و اندازه‌ی هر قسمت همانند دیگر نواحی آسیا بوده است.»^(۱)

■ منابع و مأخذ

- ۱- ابن رسته، احمد: *الاعلاق النفيسيه*، ترجمه محمد حسین قره چانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۲- ابن فقيه: *ترجمه مختصر البلدان*، ترجمه ح مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۳- اسحاق بن حسین منجم: *آكام المرجان*، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۰.
- ۴- اشپولو، برتوولد: *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ج ۲.
- ۵- اصطخری، ابواسحق: *مسالک و ممالک*، به اهتمام ابراج افشار، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۶- التون، دنیل: *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۷- الهی، حسین: *اسکندر مقدونی*، مشهد، تابران، ۱۳۷۹.
- ۸- بارتولد، و: *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱.
- ۹- باسورث، ا، ک: *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوش، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۰- بلاذری، احمد بن یحیی: *آثار الباقيه*، ترجمه اکبر دانادرشت، ج ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۱- پوپ، آ: *معماری ایران*، ترجمه غلامحسین صدری، ارومیه، نشر انزلی، ۱۳۶۶.
- ۱۲- ثعالبی، ابومنصور: *آداب الملوك*، به کوشش جلیل العطیه، بیروت، بی‌نا، ۱۹۹۰.
- ۱۳- جمشید، پروانه: «*خراسان بزرگ در عهد سامانیان*»، نامه آل سامان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- ۱۴- جمعی از نویسنده‌گان: *اطلس تاریخی ایران*، تهران، سازمان نقشه‌برداری کشور، ۱۳۷۸.
- ۱۵- چکنگی، علیرضا: *فرهنگنامه تطبیقی نام‌های قدیم و جدید*، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۸.
- ۱۶- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله: *تاریخ نیشابور*، ترجمه خلیفه نیشابوری، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگام، ۱۳۷۵.
- ۱۷- حبیبی، عبدالحی: *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، ج ۲، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۳.
- ۱۸- دینوری، ابوحنیفه: *أخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۳، تهران، نی، ۱۳۶۸.
- ۱۹- رجایی بخارایی، احمدعلی: *لهجه بخارایی*، ج ۲، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵.

- ۲۱- رضا، عنایت‌الله: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۲- رنجبر، احمد: خراسان بزرگ، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۲۳- روپر، ه (و دیگران): تاریخ ایران دوره صفویان، ترجمه یعقوب آزاد، تهران، جامی، ۱۲۸۰.
- ۲۴- سمعانی، عبدالکریم: الانساب، هند، دائرة المعارف عثمانی، ۱۹۷۶، ج ۷.
- ۲۵- شعبانی، رضا: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۲، تهران، نوبن، ۱۳۶۵.
- ۲۶- صدیقی، غلامحسین: جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران، پژوهشگاه اسلام و ایران، ۱۳۷۲.
- ۲۷- صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران، ج ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- ۲۸- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پائیده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳.
- ۲۹- عنایت، حمید: «بینش سیاسی اخوان الصفا»، مجله اطلاعات سیاسی- اقتصادی، سن ۱۲ (۱۳۷۷)، ش ۱۲۹-۱۳۰.
- ۳۰- غفاری‌فرد، عباسقلی: «نقش صفویه در حکومت گورکانیان هند»، کیهان فرهنگی، س ۱۳۸۱، ش ۱۹۳.
- ۳۱- فرای، ر، ن: «سامانیان»، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشة، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۳۲- کرزن، جرج: ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۴، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۳۳- کریستین سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ج ۵، تهران، امیرکبیر.
- ۳۴- گردیزی، عبدالحق: تاریخ گردیزی، به اهتمام عبدالحق حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۳۵- گروسه، رنه: امپراتوری صحراء نورستان، ترجمه عبدالحسین میکده، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۳۶- گری، بازیل (و دیگران): تاریخ ایران دوره تیموریان، ترجمه یعقوب آزاد، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- ۳۷- گیرشمن، رونن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ج ۶، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۳۸- لسترنج، گی: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۳۹- متولی حقیقی، یوسف: افغانستان و ایران، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۳.
- ۴۰- مشکور، محمد جواد: پارت‌ها، تهران، دانشسرای عالی، ۱۳۵۰، ج ۱.
- ۴۱- مفتاح، الهام: جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضائق بلخ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۶.
- ۴۲- مقدسی، ابوعبدالله: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علیتنقی متزوی، تهران، مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ۴۳- ———: حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۱.

- ۴۴- میرزا شکورزاده: تاجیکان در مسیر تاریخ، تهران، الهدی، ۱۳۷۳.
- ۴۵- نرشیخی، ابوبکر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۲.
- ۴۶- هدایت، رضاقلی: تاریخ روضة الصفای ناصری، قم، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۹.
- ۴۷- هروی، جواد: ایران در زمان سامانیان، مشهد، نوند، ۱۳۷۱.
- ۴۸- تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۴۹- هینتس، والتر: داریوش و پارس‌ها، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۵۰- یعقوبی، ابن واضح: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.